

## خواجه نصیرالدین محمود الخویی، فیلسوف نامدار دوره سلجوقیان ترکیه

میکائیل بایرام<sup>۱</sup>

خواجه نصیرالدین محمود الخویی در دوره سلجوقیان ترکیه در آناتولی می‌زیست و محبوبیت زایدالوصفی در میان ترکمانان داشت. در دوره عثمانیان آوازه‌اش در جغرافیای عثمانی تا شهرهای ایران و ترک رسیده بود و با لطیفه‌هایی که می‌ساخت شهرت داشت. هویت تاریخی و زندگینامه وی، به‌رغم شهرتش، کلاً فراموش شده و به صورت یک شخصیت افسانه‌ای در اذهان باقی مانده است. تحقیق در خصوص حوادث سیاسی-فرهنگی آناتولی در دوره سلجوقیان، سبب شد نگارنده با شخصیت واقعی این فیلسوف و تعدادی از آثارش آشنا شود. این تحقیقات نشان داد که وی همان خواجه نصیرالدین محمود ملقب به اخی اورن، بنیانگذار تشکیلات اخگیری در دوره سلجوقیان است که در آناتولی به عنوان پیر دباغان شهرت داشته است. در مناقب‌نامه‌ها آمده است که او را به سبب مهارتش در شکار مار، اورن (مار، اژدر) می‌خوانده‌اند. ولی در آناتولی همه هنرمندان و اصناف او را با نام اخی اورن می‌شناختند. فاطمه خاتون، رهبر شاخه زنان تشکیلات اخگیری (باجیان روم) نیز

دختر شیخ اوحدالدین حامد کرمانی و همسر خواجه نصیرالدین محمود بوده است. هموست که در میان ترکمانان با عنوان فاطمه باجی شهرت دارد.<sup>۱</sup> در لطایف خواجه نصیرالدین از ریاضتی که به شوهرش کشانیده سخن رفته است. او همین ریاضت را پیش از ازدواج درباره پدرش شیخ اوحدالدین کرمانی نیز کشانده بود.

خواجه نصیرالدین که نقش مهمی در حوادث سیاسی-فرهنگی دوره خود داشته، علاوه بر این که با مغولان و دولتمردان طرفدار مغول مخالفت می کرد، به مجادله با مولانا جلال الدین رومی و اطرافیانش نیز دست می زد. در نتیجه همین مخالفت ها بود که روز اول نisan ۱۲۷۱ م (۶۵۹ ق) به اتفاق علاءالدین چلبی، فرزند مولانا، در قیرشهر به قتل رسید و حکومت مغول و محافل مولویه سعی کردند که نام او را به بوته فراموشی بسپارند. دولتمردان مغول آثار او را به اشخاص دیگر و در رأس آنان به خواجه نصیرالدین طوسی نسبت دادند. مناهج سیفی، مطالع الایمان، تبصرة المبتدی و تذکرة المنتهی، لطائف غیاثیه، لطائف یزدان شناسی از جمله مهم ترین آثار اوست. نگارنده به تثبیت بیست اثر وی توفیق یافته است، که در این مقال با توجه به وسعت مسئله، به شرح و تشریح این مطلب نمی پردازد و تنها اشاره می کند که در دوره ای که وی در قیرشهر می زیست، با صدرالدین قونوی مکاتبات متعددی داشته و محافل مخالف ضمن افزودن مقدمه ای ساختگی، این نامه را به خواجه نصیرالدین طوسی نسبت داده اند. در صورتی که با یک بررسی محتوایی می توان فهمید که این نامه ها ارتباطی با خواجه نصیرالدین طوسی ندارند.

مولانا جلال الدین رومی در مثنوی و دیگر آثارش علیه این فیلسوف حرف هایی زده، به تحقیرش برخاسته، و از او با صفات پلید چون خواجه، جوخه، مخنث، مار، اژدر، پلید، و دباغ، یاد کرده است. در دیوان کبیر نیز غزل های متعددی علیه خواجه نصیرالدین وجود دارد و تنها در یک جا به ذکر نام وی مبادرت شده است.<sup>۲</sup> افرادی که تا کنون در خصوص مولانا جلال الدین و اطرافیانش به تحقیق پرداخته اند، مطلبی درباره این شخص، که این همه مورد تحقیر قرار گرفته است، ننوخته اند. در صورتی که مولانا در آغازین قسمت جلد ششم مثنوی می نویسد که این اثر را به خاطر مجادله با افرادی معین تدوین کرده و چون به توفیق دست یافته، کار مثنوی را در جلد ششم به پایان رسانده است. شارحان و مترجمانی که در طول تاریخ به شرح و تفسیر مثنوی دست زده اند، اصلاً دقت نکرده اند که این دشمنان مولانا، چه

۱. مناقب اوحدالدین حامد بن ابی الفخر کرمانی، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۴۷ ش، ص ۶۸.  
۲. دیوان کبیر، ص ۹۹/۳۱۸.

افرادی بوده‌اند.

در این مقاله به ترسیم خطوط اصلی زندگی این فیلسوف و معرفی او خواهیم پرداخت. مقصود این است که توجه ایران‌شناسان ارجمند به این مطلب جلب شود.

خواجه نصیرالدین محمود، همان‌گونه که از نسبش هم برمی‌آید، از شهرستان خوی (ایران) بوده است؛ وی تحصیلات خود را در هرات به پایان برد و سال‌های دراز در همین شهر در خدمت فخرالدین رازی، قاضی شهر، قرار گرفت و در تحریر تفسیر کبیر مشغول گشت. او در سال ۱۲۰۳ م به بغداد رفت و در این شهر به شیخ اوحدالدین پیوست. یک سال بعد نیز همراه شیخ و مرید خود به آناتولی آمد و در قیصریه رحل اقامت افکند. در همین شهر بود که تشکیلات اخیان را بنیان گذاشت. زمانی که سلطان علاءالدین کیقباد در قونیه بر تخت سلجوقیان نشست، خواجه نصیرالدین را نیز به قونیه آورد. در آن زمان در قونیه مشایخیت دو خانقاه بزرگ در عهده خواجه نصیرالدین بود و طلاب معتبری در اطرافش گرد آمده بودند. از مثنوی مولانا برمی‌آید که وی در همین دوره پیشه معلمی دربار را نیز داشته است.

در سال ۱۲۳۷ م غیاث‌الدین کبخسرو دوم، پس از قتل پدرش علاءالدین کیقباد، بر تخت سلجوقیان نشست. خواجه نصیرالدین به سبب این که مخالف سلطان جدید بود، به اتفاق تعداد زیادی از اخیان و مشایخ ترکمن به مدت پنج سال به زندان افتاد. این مسئله سبب شد که در آناتولی ترکمانان بابایی به سرپرستی بابا الیاس خراسانی و بابا اسحاق به قیام فراگیری دست زنند. زندانیان پس از درگذشت سلطان غیاث‌الدین دوم بود که آزادی خود را به دست آوردند. خواجه در دوره سلطان عزالدین کیکاووس دوم به مدت دو سال در منصب وزرات نشست.

احمد افلاکی می‌نویسد که وزیر نصیرالدین به قتل شمس تبریزی دست زد و علاءالدین چلبی فرزند مولانا در این امر نقش مهمی داشته است.<sup>۱</sup> در مناقب حضرت خداوندگار سپهسالار آمده است که علاءالدین چلبی، فرزند مولانا، به سبب این که پدرش یکی از جاریه‌های خود به نام کیمیاخاتون را که بسیار زیبا بود و پانزده سال بیشتر نداشت به ازدواج شمس تبریزی درآورده بود، به مخالفت با پدر برخاست.<sup>۲</sup> علاءالدین چلبی علاقه‌مند بود که کیمیاخاتون را به حباله نکاح خود درآورد و کیمیاخاتون هم او را دوست می‌داشت و هر دو

۱. مناقب العارفین احمد بن اخی افلاکی، به کوشش تحسین یازیجی، آنقره، ۱۹۷۶-۱۹۸۰ م، ج ۲، ص ۱۳۳.

۲. مناقب حضرت خداوندگار، ص ۱۷۸؛ ابتدائاً، صص ۶۱-۶۴.

عاشق یکدیگر بودند. تعقیب سیاست طرفداری از مغول از سوی شمس تبریزی و تشریک مساعی او با مغولان سبب شده بود که از سوی آدم‌های خواجه نصیرالدین (یعنی اخی اورن) که آن روزها در مقام وزارت نشسته بود و در میان‌شان علاءالدین چلبی نیز قرار داشت، مورد سوء قصد قرار گیرد. اخی اورن بلافاصله پس از قتل شمس تبریزی از وزارت معزول و مجبور شد ضمن ترک قونیه، به اتفاق علاءالدین چلبی، به قیرشهر برود. بدین سبب است که افلاکی از علاءالدین چلبی به شکل قیرشهری یاد می‌کند.<sup>۱</sup> حتی از افلاکی می‌آموزیم که فرزندان و نوه‌های علاءالدین چلبی نیز در قیرشهر اقامت داشته‌اند. این حوادث که مخصوصاً مورد اشاره قرار گرفت، در آثار مولانا انعکاس یافته است. مثلاً می‌بینیم که مولانا می‌خواست مانع پیوستن فرزندش به اخی اورن خواجه نصیرالدین بشود. او در یکی از غزل‌هایش می‌گوید:

ای یار غلط کردی با یار دگر رفتی  
 از کار خود افتادی در کار دگر رفتی  
 صد بار ببخشودم بر تو، به تو بنمودم  
 ای خویش پسندیده هین بار دگر رفتی  
 صد بار فسون کردم خار از تو برون کردم  
 گلزار ندانستی در خار دگر رفتی  
 گفتم که تویی ماهی با مار چه همراهی  
 ای حال غلط کرده با مار دگر رفتی  
 مانند مکوک کژ اندر کف جولاهه  
 صد تار بریدی تو در تار دگر رفتی  
 گفتمی که تو را یارا در غار نمی‌بینم  
 آن یار در آن غار است تو غار دگر رفتی  
 چون کم نشود سنگت چون بد نشود رنگت  
 بازار مرا دیده، بازار دگر رفتی

در ماه رمضان سال ۱۲۶۱ م (۶۵۹ ق) رکن‌الدین قلیچ ارسلان، مشهور هلاکوخان در دست

۱. مناقب العارفين، ج ۱، ص ۴۱۶، ج ۲، ص ۲۸۵.

گرفت و بر تخت سلطنت سلجوقیان نشست. معین‌الدین سلیمان پروانه، تاج‌الدین معتز (وزیر)، فخرالدین علی (صاحب) و خاطر اوغلی شرف‌الدین (امیرالامرا) نیز براساس فرمان هلاکو جهت نظارت بر نویان انتخاب شدند. در تعدادی از شهرهای آناتولی علم مخالفت با حکومتی که طرفدار مغول بود، برافراشته شد و در قیرشهر اخی اورن و پیروانش در این مخالفت‌ها شرکت کردند. جاجاوغلی نورالدین، که خود مغول بود و از مریدان مولانا به شمار می‌آمد، برای سرکوبی قیام مأموریت یافت.

مولانا جلال‌الدین پیش از سرکوبی این قیام، برای این‌که پسرش، علاء‌الدین، به کانون خانواده برگردد، سه نامه برای وی فرستاد. او یک نامه دیگر نیز به سیف‌الدین طغرل، امیر وقت قیرشهر، فرستاد و از او خواست تا مقدمات برگشت فرزندش را فراهم کند.<sup>۱</sup> مولانا می‌دانست که زندگی پسرش در خطر است و می‌خواست او را از این خطر نجات بدهد. در این اثنا قطعه شعری نیز خطاب به فرزندش نوشت و از او خواست تا به نزد خانواده‌اش برگردد:

جانا به غریستان چندین به چه می‌مانی  
باز آ تو از این غربت تا چند پریشانی  
صد نامه فرستادم صد راه نشان دادم  
یا راه نمی‌دانی یا نامه نمی‌خوانی  
گر نامه نمی‌خوانی خود نامه تو را خواند  
ور راه نمی‌دانی در پی‌سنجۀ ره دانی  
باز آ که در آن مجلس قدر تو نداند کس  
با سنگ‌دلان منشین چون گوهر این کانی  
ای از دل و جان رسته دست از دل و جان و شسته  
از دام جهان جسته باز آ که ز بازانی  
هم آبی و هم جویی هم آب همی جویی  
هم شیر و هم آهویی هم بهتر ازیشانی  
چند است ز تو تا جان تو طرفه‌تری یا جان  
آمیخته‌ای یا جان یا پرتو جانانی

نور قمری در شب قند و شگری در لب  
یارب چه کسی یارب اعجوبه ربانی  
هردم ز تو زیب و فراز ما دل و جان و سر  
بازار چنین خوشتر خوش بدهی و بستانی  
از عشق تو جان بردن وز ما چو شکر مردن  
زهر از کف تو خوردن سرچشمه حیوانی

به طوری که مشاهده می شود در دیوان کبیر تعداد زیادی شعر وجود دارد که به روشن ساختن حوادث آن دور کمک می کنند. مولانا در این شعر می گوید که پسرش را از اخی اورن جدا کند. تا کنون پژوهشگرانی که درباره مولانا و محیطش به تحقیق پرداخته اند، متوجه این نکته نشده اند. پژوهشگران تاریخ آن دوره نیز متوجه نشده اند که از آثار مولانا و اطرافیان می توان در بررسی اوضاع سیاسی-اجتماعی استفاده کرد.

علاءالدین چلبی به رغم همه تلاش مولانا به خانواده خود بازنگشت و از اخی اورن جدا نشد. نورالدین جاجا، که مأمور شده بود عصیان قیرشهر را سرکوب کند، همراه با نیروهای نظامی به سوی قیرشهر رفت و عاصیان را از دم تیغ گذرانید. علاءالدین چلبی و اخی اورن نیز جزو کشته شدگان بودند.<sup>۱</sup> مولانا به مناسبت قتل خواجه نصیرالدین منظومه ای ۴۵ بیتی نوشت که بخش مهمی از آن چنین است:<sup>۲</sup>

آن خواجه را در کوی ما در گل فرو رفتست پا  
باتو بگویم حال او برخوان اذا جاء القضا

.....

ای خواجه سرمستک شدی بر عاشقان خنیک زدی  
مست خداوندی خود گشتی گرفتی با خدا

.....

باشد کرم را آفتی کان کبر آرد در فتی  
از وهم بیمارش کند در چاپلوسی هر گدا

۱. مسامرة الاخبار، ص ۷۴. برای اطلاع بیشتر از این موضوع بنگرید به اخی اورن و تأسیس تشکیلات اخگیری، صص ۱۰۲-۱۱۳.  
۲. دیوان کبیر، ص ۱۷/۹-۱۰.

.....

فرعون و شدادی شده خیکی پر از بادی شده  
موری بده ماری شده وان مار گشته اژدها

.....

ای خواجه با دست و پا پایت شکتست از قضا  
دلها شکستی تو بسی بر پای تو آمد جزا

مولانا در شعری دیگر از قتل اخی اورن و علاءالدین چنین یاد می‌کند:<sup>۱</sup>

کو خر من کو خر من پار بمرد آن خر من  
شکر خدا را که خرم برد صداع از سر من  
گاو اگر نیز رود تا برود غم نخورم  
نیست ز گاو و شکمش بوی خوش عنبر من  
گاو و خری گر برود باد ابد در دو جهان  
دلبر من، دلبر من، دلبر من، دلبر من  
حلقه به گوش است خرم، گوش خر و حلقه زر؟  
حیف نگر حیف نگر وازر من وازر من  
سرکشد و ره نرود ناز کند جو نخورد  
جز تل سرگین نبود خدمت او بر در من  
گاو برین چرخ برین، گاو دگر زیر زمین  
زین دو اگر من بجهم بخت بود چنبر من  
رفتم بازار خران این سو و آن سو نگران  
از خر و از بنده خر سیر شد این منظر من  
گفت کسی چون خر تو مرد، خری هست بخر  
گفتم خاموش که خر بود به ره لنگر من

علاءالدین چلبی معلم و صدر و سرمدر گروه اخیان بود. مولانا در نامه‌هایی که به او می‌نوشت. با این عنوان به وی خطاب می‌کرد. کما این که در منظومه‌ای که در دیوان کبیر جای

دارد نیز او را به عنوان صدر نامیده است.<sup>۱</sup> نخستین بیت این منظومه چنین است:

تو هر چند صدری شه مجلسی زهستی نرستی در این محبسی

پس از آن که علاءالدین چلبی کشته می شود، جنازه اش را به قونیه می آورند و پدر بر جنازه پسرش نماز نمی گزارد.<sup>۲</sup> انتقال جنازه علاءالدین چلبی به قونیه به دستور امیر نورالدین جاجا بوده است. زیرا نورالدین جاجا، همان گونه که پیش از عزیمت به قیرشهر به دیدار مولانا رفته بود، وقتی پس از سرکوبی قیام قیرشهر به قونیه آمد، مولانا را زیارت کرد و درباره حاجی بکتاش اطلاعاتی در اختیار مولانا گذاشت. در این ملاقات وقتی صحبت یکی از کرامات حاجی بکتاش پیش می آید، مولانا به وی «خواهرجنده» خطاب می کند که مقصودش فاطمه باجی همسر اخی اورن خواجه نصیرالدین بوده است؛ زیرا در منابع آمده است که حاجی بکتاش ولی، فاطمه باجی را به عنوان باجی (خواهر) خود تحت حمایت داشته است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مناقب العارفين، ج ۱، ص ۵۵۸.  
۲. مناقب العارفين، ج ۱، ص ۸۵؛ مولانا جلال الدین، ص ۹۳. برای اطلاع بیشتر از قتل اخی اورن و علاءالدین چلبی بنگرید به اخی اورن و تأسیس تشکیلات اخیکری، صص ۹۷-۱۱۰.